

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولاية علی بن ابی طالب و الائمة المعصومین علیهم السلام.

در آستانه عید مبارک غدیر عید الله الاعظم روز اتمام نعمت و اکمال دین هستیم. این عید بزرگ را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و نواب عام آن بزرگوار و هم چنین حضرت معصومه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما حضار محترم تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه ما جزء شیعیان راستین مولا امیرالمؤمنین و سایر معصومین علیهم السلام بوده باشیم. به همین مناسبت این صلوات خاصه بر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را خدمت آن بزرگوار تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِي نَبِيِّكَ وَ وَلِيِّهِ وَ صَفِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ وَ مُسْتَوْذَعِ عِلْمِهِ وَ مَوْضِعِ سِرِّهِ وَ بَابِ حِكْمَتِهِ وَ النَّاطِقِ بِحُجَّتِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى شَرِيعَتِهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ وَ مُفَرِّجِ الْكُرْبِ عَنْ وَجْهِهِ، قَاصِمِ الْكَفَرَةِ وَ مُزْغِمِ الْفَجَرَةِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مِنْ نَبِيِّكَ يَمْنَرِلَةَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ تَصَرَّهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ الْعَنْ مَنْ تَصَبَّ لَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِ أَنْبِيَائِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.» [1]

نتیجه بحث این شد که اگر ما بخواهیم تبعیت را بما لها من المعنی الخاص اثبات کنیم برای مَسْبُی به ید مسلم، دلیل کافی و وافی نداریم. اما اگر بخواهیم نتیجه او را که طهارت باشد اعم از طهارت واقعی و ظاهری، بند طهارت واقعی هم نباشیم، فقط بخواهیم بگویم این طاهر است، اعم از این که این طهارت، واقعی باشد یا ظاهری باشد. این مسأله، اگر مبنای معروفی در قاعده طهارت را قائل باشیم راه دارد. اما اگر مسلک مرحوم شهید صدر را داشته باشیم که این قاعده بالاخره یک ابهامی در آن هست که آیا مسبوق به نجاست را می‌گیرد یا نه، قهراً ما دلیلی از راه قاعده طهارت هم برای طهارت مَسْبُی نداریم. خب باز اگر قائل شدیم به جریان استصحاب در شبهات حکمیه کما قویناه الی الحال، قهراً ما استصحاب بقاء نجاست داریم. و باید منکر بشویم هم تبعیت را و هم طهارت را. بگویم دلیلی بر این مسأله وجود ندارد و این سَبْی، موجب طهارت نمی‌شود.

دلیل دیگر بر طهارت: سیره (5:46)

منتها فقط دغدغه خاطری که هست این است که این سیره‌ای که ادعا شده که در جنگ‌هایی که در اسلام بوده، این اطفالی را که پدر و مادرهایشان در جنگ کشته می‌شدند یا به اسارت گرفته می‌شدند یا فرار می‌کردند این‌ها آن بچه‌ها را می‌آوردند و با آن‌ها معامله طاهر و معامله اسلام می‌کردند. این مطلب اگر ثابت بشود کما قد یدعی، خیلی خب آن وقت قهراً دلیل بر طهارت وجود خواهد داشت و جلوی آن استصحاب هم گرفته

می‌شود. یکی از اعلام معاصر این طور فرمودند. قوی‌ترین کسی که این سیره را توضیح داده و قائل است، این بزرگوار هست در منهاج المصباح، صفحه 375، جلد نهم.

«فالعَمدة فی المقام أنَّه لاریب فی الشیوع الابتلاء من الصدر الاول بأولاد الکفار المنقطعین عن آبائهم بموتٍ أو غیبةٍ أو ضیاعٍ أو غیرها عند دخول الناس فی الاسلام افواجاً

این مورد ابتلاء بوده از صدر اول بموتٍ أو غیبةٍ أو ضیاعٍ أو غیرها. حالا خوب دقت کنید در عبارت‌ها تا ببینیم بعد مشکلی ندارد.

فقد كانت القبائل الصغيرة و الكبيرة و سکنة القرى و المُدن تدخل الاسلام دفعاتاً و فی الفترات المتفارقة

امروز مثلاً این قریه داخل اسلام می‌شدند، فردا آن قریه، یک ماه دیگر یک جای دیگر و همین جوری ادامه داشته.

و لا ینبغی التأمل فی البناء علی اسلام هؤلاء الاطفال تبعاً لمن یکفلهم من ارحامهم أو غیرهم. و لولا ذلك لظهر و بان. و لوقع الحرج و المرج و لکثر السؤال عن حکمهم و کیفیة التعایش معهم و معاملتهم.

اگر حکم به اسلام این‌ها نبود، طهارت این‌ها نبود، یک ولوله و بلوایی ایجاد می‌شد. مکرراً می‌آمدند از ائمه علیهم السلام سؤال می‌کردند که این‌ها در زندگی ما هستند، ما چه بکنیم؟ اگر این‌ها مسلمان تلقی نمی‌شدند، اگر پاک تلقی نمی‌شدند، یک چنین تالی داشت، یک چنین لازمه‌ای داشت که باید بیایند از ائمه علیهم السلام مکرراً سؤال بکنند که آقا ما چه کار کنیم و حال این که می‌بینیم چنین سؤال‌هایی در ادله، در روایات نیست.

و حیث لا اثر لذلك فی النصوص و لا فی التاریخ فالمتعین البناء علی ما تقتضیه طبیعة المعاشرة و التعایش من الحاقهم و تبعیتهم فی الاسلام لمن یدیر شؤونهم و یتولی تربیتهم و یحضنهم من أمٍ أو رحمٍ قریبٍ أو بعیدٍ أو غریب.»

با این عبارت ایشان می‌خواهد بفرماید که ما از این یک قانونی استفاده می‌کنیم و آن این است که هر که متکفل شد ولو غریب باشد، پدر و مادر نباشند، ارحام نباشند، این بچه تابع او می‌شود.

این فرمایش ایشان است.

خب ببینید مهم این است که آن عناصری را که در این استدلال خیلی مهم است، مورد بررسی قرار دهیم.

«لاریب فی شیوع الابتلاء من الصدر الاول باولاد الکفار المنقطعین عن آبائهم بموتٍ أو غیبةٍ أو ضیاعٍ أو غیرها عند دخول الناس فی الاسلام افواجاً.»

می‌خواهد چه بفرماید؟ می‌فرماید در همان زمان‌ها در کفار خیلی بچه‌هایی بودند که این‌ها پدرشان فوت شده بوده، مادرشان فوت شده بوده، مخصوصاً آن زمان‌ها که مرگ و میرها زودرس بوده در اثر عدم بهداشت فلذا این که در آن موقع جمعیت هم کم بوده برای همین بوده که مرگ و میر زیاد بود. ماها هم که بچه بودیم و مدرسه می‌رفتیم، در کلاس ما چندین همکلاسی‌های ما فوت شدند. خب یکی مثلاً آبله می‌گرفت، یکی دیگر یک چیز

دیگر می‌گرفت. آن‌ها هم که حیات داشتند، خیلی‌ها یا کچل بودند و یا چیز دیگر بودند. در آن زمان که بهداشت نبود، وضع این گونه بود. خب بالاخره بچه‌هایی پیدا می‌شدند که إما لموت ابوی‌شان یا ضیاء آن‌ها که رفتند و دیگر برنگشتند، تحت تکفل ابوی‌شان نبودند بلکه ارحام و بستگان یا قریا و دیگران این‌ها را تکفل می‌کردند. حالا همه این‌ها می‌آمدند افواجاً مسلمان می‌شدند. خب این بچه‌ها را چه کار می‌کردند؟ این تازه مسلمان شده‌ها که این بچه‌ها با آن‌ها بودند، آن موقع کافر بودند و این بچه‌ها هم پاک نبودند، حالا که این‌ها افواجاً می‌آمدند مسلمان می‌شدند، این‌ها با این بچه‌ها چه کار می‌کردند؟ اگر حکم اسلام این جا این بود که این بچه‌ها نجسند، این‌ها تابع شماها نمی‌شوند، یک سختی و مشکلات فراوانی برای این‌ها درست می‌شد. آن وقت مکرراً این‌ها باید بیایند سؤال کنند که ما چه بکنیم؟ راه حلش چیست؟ از این که چنین سؤال نشده معلوم می‌شود که همه دریافتند که اسلام حکمش این است که این‌ها پاکند و دیگر سؤال ندارد.

آن وقت از این چه استفاده کردیم؟ از این استفاده کردیم که هر کس متکفل است، این بچه تابع اوست. این بچه‌ها بعضی‌هایشان پهلوی چه کسی بودند؟ پهلوی ارحام‌شان بودند، بعضی‌ها پهلوی اجنبی‌ها بودند. خب پس چه می‌فهمیم از این؟ می‌فهمیم که هر کس سرپرست است، این بچه تابع اوست. خب سابی هم سرپرست است. سابی نه به عنوان آنکه سابی بلکه به عنوان این که وقتی سَبّی می‌کند، قهراً سرپرست هم هست. فلذا حالا در شرایط خواهیم گفت و همین بزرگوار هم در شرایط فرموده است که سابی که سرپرست باشد، نه سَبّی مجرد.

بنابراین، این بیانی که ایشان این جا اقامه کردند، می‌تواند فی الجمله - حالا شرایط را بعداً باید بحث کنیم - دلالت کند که بله در موارد سَبّی، طهارت هست و سَبّی، فی الجمله باعث طهارت می‌شود. این بیانی است که ایشان می‌گویند.

اشکال بر سیره: (14:12)

خب قبلاً چه اشکالی به این سیره می‌شد؟ ببینیم آن اشکال‌هایی که می‌گفتیم دفع شده یا نه؟ خب می‌گفتیم که این فوج فوج مسلمان شدن را در چه زمانی شما دارید محاسبه می‌کنید؟ این را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حساب می‌کنید یا در ازمنه بعد حساب می‌کنید. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مشکله این است که اصلاً نمی‌دانیم این احکام طهارت و نجاست به این شکلی که الان و بعد در ازمنه ائمه علیهم السلام ابلاغ و اعلام شده، در آن زمان ابلاغ و اعلام شده بود و مردم چنین وظایفی داشتند یا خیر. معلوم نیست. احکام تدریجی است. اصلاً نمی‌دانیم نجاست کفار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام شده بوده یا نه. هیچ دلیلی ما نداریم بر این که در زمان آن بزرگوار چنین جعلی شده است. اولش که قولوا لا اله الا الله تفلحوا بود. نه نمازی لازم بود و نه روزه‌ای بود. همین فقط بگو لا اله الا الله. اسلام را بپذیر. حتی شرب خمر هم حرام نبود. آیات دیگر همین است. «اثمهما اکبر من نفعهما». «نکنید» و «نخورید» بود و نهی آن جوری نبود تا بعد کم‌کم این احکام آمد. فلذا احکام اسلام تدریجی آمده. این احکام خلل صلات که این همه مساله دارد که متخصصینش هم بخواهند همه‌اش را یادشان باشد مشکل است و خودش یک کتاب است، آیا این‌ها همه‌ی این احکام خلل صلات و شرایط و خصوصیات آن را در اوائل اسلام می‌دانستند؟ نمی‌دانستند. یک حَم و راستی می‌شدند و همین نماز بوده. این همه شرایط و خصوصیات که امروز دارد، این‌ها

بعداً تدریجاً بیان شده. این حج با این همه مسائل که امام صادق علیه السلام حسب نقل بنابر آن چه در ذهنم هست فرمودند که اگر چهل سال راجع به حج سؤال بشود مسأله دارد. خب اینها تدریجی است. و لابد همه‌ی مسائل حج گفته نشده.

بنابراین ما در اوائل اسلام دلیلی نداریم که اینها نجس بوده. و آن افواجاً افواجاً معمولاً برای آن موقع بوده و در زمان ائمه‌ی بعد علیهم السلام ما فوج فوج مسلمان شدن را نداریم. جاهایی که ائمه علیهم السلام متصدی باشند و آن‌ها مرجع حکم مردم باشند و به آن‌ها بخواهند مراجعه بکنند، نداریم. این‌هایی که می‌آمدند و مسلمان می‌شدند به واسطه‌ی حکام جور و زمان خلفاء غاصب، این‌ها چه جوری بودند؟ خب تحت همان شرایط آن‌ها، فقه آن‌ها، کار آن‌ها مسلمان می‌شدند. این‌ها که مسلمان می‌شدند، شیعه دوازده امامی که نمی‌شدند. این‌ها فقط اصل اسلام و همان چیزی را که رایج بوده قبول می‌کردند. بنابراین، این که ما بتوانیم یک سیره آن چنانی را که مرضی ائمه علیهم السلام بوده، بیایند از ائمه علیهم السلام سؤال بکنند به دست نمی‌آوریم. البته حسب آن چه مرحوم صاحب جواهر به عامه نسبت داده، آن‌ها می‌گویند این بچه‌ها تابع سرپرست می‌شوند. خب این فتوای آن‌ها است. و الا از همین فتوا هم خب احساس این می‌کردند.

خب این بیان ولو بهترین بیانی است که در این باب، صاحب منهاج المصباح بیان فرمودند اما در عین حال قانع کنندگی‌اش به حدی نیست که انسان را قادر سازد به اینکه فتوا بدهد. مگر این که ما در این جا تمسک کنیم به شهادت این بزرگوارانی که شهادت می‌دهند که سیره نافع بر این بوده و الا اصلاً این که سیره بوده است فایده ندارد با این توضیحی که عرض کردم. در ازمنه رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر هم سیره‌ای بوده کاشف نیست چون اصلاً ما نمی‌دانیم در آن وقت جعل نجاست شده بوده یا نه. سیره متأخره که مثلاً فرض کنیم جهت نجاست برای کفار و اولاد کفار شده بوده است، دلیلی نداریم به این که این سیره به نحوی باشد که کاشف از قول معصوم علیهم السلام باشد به این نحوی که توضیح دادم و عرض کردم.

سؤال: ...

جواب: چون من یک بار این را تفصیلاً بحث کردم ارجاع به ماقبل عرض می‌کنم که اولاً بیانی است بر این که بگوییم حدسی نیست. ثانیاً بر فرض حدسی باشد، فاصله زمان ما تا ازمنه صدر اسلام و تا زمان غیبت کبری کثیر است لذا الان دریافت این که مسائل آن زمان، سیر آن زمان، رسومات و این‌ها چه جوری بوده، ذاتش یک امر حدسی است. و قول اهل خبره در حدسیات حجت است. وقتی یک چیزی ذاتش حدسی شد، قول اهل خبره در آن حجت می‌شود. نظیر آن فرمایشی که مرحوم شهید صدر در باره حجیت قول لغویین فرموده. معروف این است که قول لغویین حجت نیست چون لغویین حدس زدند و حدس حجت نیست. ایشان آن جا جواب می‌دهد که الان معرفت این که این لغت در آن ازمنه چه بوده بعد از مضمی این ازمنه کثیره یک مسائلی است که دیگر تخصصی شده. مثل این که الان خط میخی معنا و مفادش چیست؟ این علامت چه حرفی است؟ آن علامت چه حرفی است؟ الان یک رشته‌هایی است در دانشگاه‌ها برای این که خطوط باستانی را بخواهند تشخیص بدهند، معنا کنند و امثال این‌ها. زمان که می‌گذرد چون اختفاء قرائن و شواهد حسیه می‌شود خیلی چیزهایی که قبلاً حسی بوده تبدیل به حدسی می‌کند. کما این که یک چیزهایی حدسی بوده و بعد تبدیل به حسی می‌شود. در آن ازمنه شواهد و قرائن واضحه نداشته لذا با حدس و گمان می‌گفتند. مثلاً حرکت زمین را شاید بعضی‌ها با

استدلال و برهان اثبات می‌کردند اما امروز با هواپیما می‌بینی حرکت زمین را. اگر یک چیزی یک زمانی حسی بوده ولی بعداً حدسی شد، قول اهل خبره در صورتی که آن برای ما اثر شرعی داشته، حجت می‌شود. بعضی‌ها به همین وجه قول رجالیون را حجت می‌کنند. می‌گویند ما امروز راهی نداریم برای این که وثاقت روایتی را که بین ما و آن‌ها هزار و اندی سال فاصله است بفهمیم. راه بسته است در روزگار ما. شارع هم فرموده خبر ثقه حجت است. برای این جا می‌توانیم از نجاشی تقلید کنیم. یک مجتهد زمان ما اشکال ندارد در رجالش از مرحوم نجاشی، از مرحوم شیخ، از مرحوم کشی، تقلید بکند چون راه مسدود است الان برای ماها. این امر تخصصی در آن زمان است در آن تقلید می‌کنیم. این اجتهاد مجتهدین زمان ما می‌تواند ملقّق باشد از تقلید و اجتهاد. بخشی از مبادی را که اجتهاد لازم دارد به تقلید به دست بیاورد و مازاد بر آن را خودش اعمال نظر بکند. خب این هم یک بحثی است که عده‌ای قائلند که می‌شود این کار را کرد. مرحوم صاحب عروه هم در اول اجتهاد و تقلید عروه یک فرعی دارد که آیا در اصول الفقه می‌شود تقلید کرد یا نه؟ ایشان قائل است که مثلاً می‌شود. حالا اختلاف فتوا است. دیگر مراجعه می‌فرمایید به آن.

سؤال: کی علم داریم که طهارت حتماً تشریع شده؟

جواب: مسلم زمان امام صادق و امام باقر سلام الله علیهما راویتش دیگر هست. حتی زمان امیرالمؤمنین ما علم نداریم. آن اوایل اسلام اصلاً خیلی احکام طهارت و نجاست نیست. فلذا می‌بینی روایتی که از حضرت مجتبی و از حضرت سید الشهداء علیهما السلام و حتی امام سجاد سلام الله علیه وجود دارد، معمولاً در معارف است. در چیزهای دیگری که اصل اسلام را حالا تثبیت بنماید و آن‌ها مسلم بشود و حالا بالاخره یک سری تکالیف به اندازه‌ای که می‌شد گفت گفته می‌شده. اما این که می‌گوییم امام باقر سلام الله علیه شکافنده علوم است از آن جا دیگر شروع می‌شود به گفتن و دیگر ائمه بعد علیهم السلام.

دلیل دیگر بر طهارت: (24:44)

راهی که اگر بتوان گفت این است که بگوییم ما احتمال می‌دهیم که چون دلیل نجاستِ اولاد کفار دلیل لفظی آن چنانی نیست بلکه دلیلش اجماع و سیره و خلاصه دلیل لَبّی است. دلیل لَبّی که لسان ندارد که خصوصیات را برای ما روشن بکند تا ما به اطلاقش و به عمومش تمسک کنیم. چون این چینی است ما احتمال می‌دهیم ولد کافری از روز اول نجس باشد که تالیاً هم مسأله تبعیت برای او پیش نیاید، سَبّی نشود، پدرش مسلمان نشود، مادرش مسلمان نشود، اجدادش مسلمان نشوند. آن که مُتَوَقَّر در کفر است یعنی به نحو شرط متاخر. این قدر متیقن است. اما آن بچه‌ای که بعداً سَبّی می‌شود یا والدینش مسلمان می‌شوند یا چه، یا چه، این‌ها از اول نجس نیستند و معلوم نیست هم که نجس باشند. این‌ها دلیل بر نجاست‌شان نداریم. وقتی دلیل بر نجاست که نداشتیم پس قاعده طهارت جاری می‌شود و آن اشکال مسبوق به نجاست دیگر نیست. مسبوق به نجاست برای وقتی است که بگوییم اول نجس بودند و بعد به سَبّی پاک می‌خواهد بشود و یا بعد به تبع والدینش می‌خواهد پاک بشود.

لایقال که اگر این جوری باشد، ما به هر بچه کافری نمی‌توانیم بگوییم که نجس است چون

علم غیب که نداریم و می‌گوییم لعل بعداً بابایش مسلمان بشود. شاید احد العمودینش مسلمان بشود. شاید بعداً سَبّی بشود به ید مسلم. پس هیچ طفل را نمی‌توانیم بگوییم که نجس است.

جواب این است که نه، ممکن است کسی بگوید در این موارد اگر استصحاب حجت باشد، استصحاب می‌کنیم به این که این قبلاً که سبی نشده، قبلاً که پدر و مادرش اسلام نیاوردند، همین طور استصحاب می‌کنیم کفر پدر و مادر را و عدم سبی را برای آینده هم، یعنی استصحاب استقبالی می‌کنیم. اگر کسی این را بگوید که تصور عقلی دارد اما از نظر فقهی التزام به این مسأله خیلی سنگین است چون ما ندیدیم قائلی چنین حرفی را زده باشد، آن وقت راه داریم برای این که بگوییم قاعده طهارت جاری بکنیم و دیگر مشکله‌ای نباشد.

سؤال: چه حرفی را؟

جواب: همین حرف را که بگوییم که آن ولد کافری نجس است که فی علم الله بعداً این عوامل تبعیت در او پیدا نشود.

سؤال: به نحو شرط متأخر.

جواب: بله به نحو شرط متأخر.

کفر مشروط به این است که این‌ها پیدا نشود در تالی الزمان. اگر این‌ها بعداً پیدا بشود از اول ادله نجاست او را نمی‌گیرد. خب وقتی از اول ادله نجاست نگرفت، ما شک می‌کنیم حالا این پاک است یا پاک نیست، قاعده طهارت جاری می‌کنیم. حالا این بچه‌ای که الان سُبی بید المسلم، پس شرط نجاست را از اول نداشت چون الان سُبی بید المسلم. نجاست از اول مشروط بود که آن لم یُسَبَّ بید المسلم. الان که خارجاً سُبی بید المسلم، کشف می‌شود که پس این بچه از روز اول شرط نجاست نداشته. حالا که از روز اول شرط نجاست نداشت پس نمی‌توانیم بگوییم نجس است. خب حالا پاک است یا نه؟ قاعده طهارت می‌گوید پاک است. مسبوق به نجاست هم که نیست.

سؤال: وقتی شما دلیل نجاست را مقید کردید، دیگر دلیل نجاست شامل بچه نیست و وقتی شامل نبود پاک خواهد بود. از همان زمان سبی پاک می‌شود و در نتیجه قاعده طهارت دیگر لازم نداریم.

جواب: اگر بگوییم که طهارت، همان عدم نجاست است، فرمایش شما درسته.

سؤال: از دو حال خارج نیست ...

جواب: دو تایش مجعول است فلذا گفتیم می‌شود یک چیز لا طاهر و لانسج باشد. مجعول است. مگر این که شما یک امر مسلمی داشته باشید که قطعاً و مسلماً خدای متعال همه چیزها را یا اعتبار نجاست فرموده یا اعتبار طهارت. چیزی که نه طاهر باشد نه نجس باشد ما نداریم.

سؤال: ...

جواب: اگر معلوم نشد که این پاک است یا نجس است فی ما یشرط فیهِ الطهارة

نمی‌توانیم. مثلاً بگوید آقا کسی را که می‌خواهی در مسجد الحرام بفرستی باید پاک باشد. این را نمی‌شود استیجارش کرد برای این که برود مسجد الحرام را پاک کند. چرا؟ چون می‌گوید شرط طهارت است. آن لاپاک و لا نجس است.

پس بنابراین اگر ثابت بشود بر ما که واسطه‌ای نیست. اشیاء یا پاکند یا نجس شرعاً، خوب بلکه وقتی که نجس نشد پاک است. اما اگر گفتیم نه، این مطلب مسلم نیست. حالت سوم هم ممکن است داشته باشیم بنابراین می‌شود یک چیز لا طاهر و لانجس باشد.

پس بنابراین باید دقت بکنیم و اگر بخواهیم بگویم تبعیة الولد للسابی موجب طهارت او می‌شود، این بالاخره خالی از اشکال و دغدغه خاطر نیست مگر این که به این شکل عرض بکنیم.

سؤال: ببخشید شما این بیان را رد کرده بودید در آن ولد رضاعی این بیان را عرض کرده بودید، ولی آن جا فرمودید که اقوی این است که اطلاقاتی داریم بر نجاست ولد کافر.

جواب: بلکه عرض کردم که دلیل لفظی فی الجمله داریم. همین جا هم الان این جوری عرض کردم ولی دلیل‌های حسابی که اطلاق، همه احوال و صور را بگیرد نداریم. مثلاً ما از آن روایتی که فرمود «اسلامه اسلام لنفسه و لولده» می‌فهمیم که پس قبل از این، این‌ها اسلام نداشتند. این مسلم است و الا اسلام لنفسه و لولده چه معنا دارد. اسلام نداشتند. خوب این درسته اما باز اطلاق در مقام بیان این جهت نیست. فقط فرموده اسلام نداشتند. حالا اسلام نداشتند اما پاک و نجاستشان چه؟ این که الان این جا در صدد بیان پاک و نجسی نیست بلکه در صدد اسلام است. اگر بگویم نجاست ولد کافر مشروط است به این که للتالیفی علم الله این سببی نشود یا پدر و مادرش بعداً اسلام نیاورند و الا از اول خدای تعالی حکم به نجاست این بچه کرده باشد، دلیل نداریم که چنین حکمی شده باشد. پس بنابراین الان شک می‌شود و قاعده طهارت را جاری می‌کنیم.

بالاخره اگر فعلاً امر به این جا منتهی می‌شود از نظر ادله، ما فعلاً مازاد بر این نمی‌توانیم چیزی عرض بکنیم.

بحث دوم: شرائط (34:24)

و اما مقام ثانی، شرایط است.

عده‌ای از شرایط در کلمات فقها ذکر شده. ماتن قدس سره دو شرط برای تبعیت مَسْبُی للسابی ذکر کرده است. ولکن در کلمات، شرایط دیگری هم استفاده می‌شود. مجموعاً شش یا هفت شرط در این جا قابل طرح است.

شرط اول: عدم بلوغ مَسْبُی (34:52)

شرط اول این است که فرموده است:

« إذا كان غير بالغ. » [2]

این مَسْبِي باید بالغ نباشد و الا مَسْبِي بالغ، تابع سابی نمی‌شود و خودش حکم مستقل دارد.

ادله اشتراط: (35:14)

دلیل بر این شرط دو امر است.

دلیل اول: اجماع

یکی اجماعی است که ادعا شده و در کلمات بزرگان فقهاء این اجماع آمده. در مستمسک فرموده است:

«فإنَّه محل الکلام دون البالغ اجماعاً.» [3]

در کلمات بزرگان دیگر هم همین اجماع نقل شده و ادعا شده.

اشکال دلیل اول: (35:44)

خب چندین بار این اجماعات را متعرض شدیم و عرض کردیم. این اجماعاتی که متأخر المتأخرین مانند مرحوم صاحب جواهر، مرحوم شیخ انصاری رضوان الله علیه ادعا می‌فرمایند و نام و نشانی و اثری در کلمات بزرگان سلف در آن نیست، اتکاء به این اجماعات، مشکل است به بیاناتی که گذشت که دیگر تکرار نکنیم.

دلیل دوم: (36:12)

دلیل دوم که مرحوم محقق خوبی هم به این دلیل دوم تمسک فرموده، این است که وقتی شخصی بالغ شد، این، اگر اظهار کفر می‌کند، خب کافر است و اگر اظهار اسلام می‌کند مسلمان است. اگر اظهار کفر و اسلام هیچ کدام را نمی‌کند، در همان طایفه و قوم و گروهی که بوده همین جور دارد زندگی می‌کند، نه این طرف را اظهار می‌کند و نه آن طرف را اظهار می‌کند، این‌ها چون عناوین مأخوذه در نجاست بر آن‌ها صادق است مثلاً این یهودی است، این نصرانی است، این بهایی است. این سیک است. این عناوین بر آن‌ها صادق است، قهراً احکام آن عناوین هم بر آن‌ها منطبق می‌شود.

فرد بالغ اگر اسلام اختیار می‌کند مسلمان به حساب می‌آید پس پاک است، احکام مسلمان را دارد. اگر اظهار کفر می‌کند خب کافر بر او صادق است پس احکام کافر مترتب است. اگر هیچ کدام را اظهار نمی‌کند ولی در یهودی‌ها تَنَشُّأً، خب این را همه می‌گویند یهودی است. در نصرانی‌ها است همه می‌گویند این مسیحی و نصرانی است و هکذا. پس بنابراین چون عناوین بر آن‌ها صادق هست، قهراً احکام آن عناوین هم بر آن‌ها منطبق می‌شود.

سؤال: بدون مناسک هم؟

جواب: بله ولو مناسک را نیاورد. منتها می‌گویند خب این آدم لامذهبی است، بی‌دین است. فاسق در آن مذهب است. یک یهودی است که به وظایف دین یهود عمل نمی‌کند.

سؤال: نمی‌گویند من یهودیم.

جواب: نه نمی‌گویند. مگر الان بچه مسلمان باید بگوید من مسلم هستم. بچه مسلمانی که نه اظهار کفر نمی‌کند، اظهار اسلام هم نمی‌کند، اصلاً نماز هم نمی‌خواند، روزه هم نمی‌گیرد ولی بچه مسلمان است. خب همه می‌گویند این مسلمان است دیگر. اگر این فوت کرد در قبرستان مسلمان‌ها باید برویم دفنش بکنیم. ازدواجش را نمی‌گوییم اشکال دارد. چرا؟ چون یحکم باسلامه. بنابراین اگر اظهار احد الامرین که خب و اگر هم اظهار نکرد باز از همان فرقه حساب می‌شود عرفاً، پس احکامش بار می‌شود. بنابراین دیگر این جا معنا ندارد بگوئیم تابع سابی است. خودش مستقلاً در شرع حکم دارد. این دلیل تمام است و این مسأله درسته.

شرط دوم: همراه نبودن پدر یا جد یا مَسْبِی (38:45)

شرط دوم که مرحوم ماتن فرموده:

«و لم یکن معه أبوه أو جدّه.»^[4]

شرط دوم که ماتن قرار داده این است که پدرش یا جدش همراهش نباشد. اگر بچه‌ای و طفلی سَبِی شد ولی بابایش همراهش هست، جدش همراهش هست، فرموده است که نه، این تابع سابی نمی‌شود و نمی‌شود حکم به طهارتش کرد و نجس است مگر این که پدر یا این جدش مسلمان بشوند که در این صورت آن بچه تابع آنها می‌شود و داخل در آن تبعیت قبل می‌شود. به عنوان سَبِی دیگر طاهر نیست.

خب این دلیل این شرط چیست؟

عرض می‌کنم که این شرط به چهار نحو در عبارات فقهاء بیان شده.

یک: این جوری تعبیر کردند:

«یشترط انفراد عن ابویه الکافرین.»

این بچه‌ی مَسْبِی باید منفرد باشد و جدا باشد من ابویه الکافرین، یعنی از پدر و مادر کافرش. مثلاً در کتاب جواهر جلد 21، صفحه 136 ممزوجاً با عبارت شرایع، در بحث اسلام صَبِی مَسْبِی این جوری است.

«و أما إن سُیَی الطفل منفرداً عن ابویه الکافرین قیل و القائل الإسکافی و الشیخ و القاضی فیما حکى عنهم و اختاره الشہید یتبع السابی فی الاسلام.»^[5]

که این جا می‌بینید شرط را چه قرار داده؟ انفراد عن ابویه که ابویه همان طور که مرحوم صاحب جواهر هم فرموده یعنی پدر و مادر و حال این که عبارت عروه دیدید که می‌گفت

با او پدر و جدش نباشند. اطلاق عبارت عروه می‌گوید اگر مادرش با او باشد، او تبعیت می‌کند. جده‌اش باشد، او تبعیت می‌کند. اما این فقهاء می‌گویند نه، با پدر و مادرش اگر نبود تبعیت می‌کند. این یک عبارت.

دوم: عنوان دوم این است که

«یشترط انفراد عن ابيه و جده.»

که این، استفاده از عبارت صاحب عروه و غیر واحدی از فقهاء.

سوم: عنوان سوم این است که

«إذا لم يكن مع الطفل احد ابائه.» [6]

این جور شرط کرده که یکی از آبائش با او نباشد. حالا این چیست؟ آیا این از باب تغلیب است فلذا آباء شامل امهات هم می‌شود. یا نه فقط آباء مقصود است که قهراً آباء چون جمع آورده اجداد را هم می‌گیرد. حالا آیا اجداد مادری را هم می‌گیرد؟ این عبارت، عبارت منهاج الصالحین مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای خویی است.

چهارم: عبارت چهارمی که این جا داریم این است که

«یشترط انفراد عن من يحكم بتبعيته له في الكفر و الاسلام.»

این عبارت جامع است. می‌گوید باید این طفلی که سبّی شده همراهش کسی نباشد که ما در مسائل تبعیت کفر می‌گوییم تابعش است و در مسائل تبعیت اسلام می‌گوییم تابعش است. هر چی آن جا گفتیم نباید همراهش باشد. اگر گفتیم که بچه تابع امش هست در کفر، مثلاً بچه‌ای قبل از تولد پدرش مرده و الان دنیا که می‌آید مادرش کافر است. می‌گوییم تابع مادر است در کفر. حالا هم که سبّی شد اگر همراه با این مادری است که تابع اوست در کفر، فایده‌ای ندارد. اگر این بچه، با کسی که «یحکم بتبعيته له في الكفر» سبّی شد، این پاک نمی‌شود. باید منفرد باشد «عن من يتبعه في الكفر». تا با سبّی پاک شود. حالا شما آن «من يتبعه في الكفر» را باید در آن مسأله ببینید که چه گفتیم. هر چه آن جا گفتیم، در این جا شرط این است که آن با این بچه‌ی مَسْبُی نباشد. آن جا می‌گویید پدر و اجداد پدری، این جا هم همین است. آن جا می‌گویید مادر هم اضافه می‌شود به پدر و اجداد پدری، در این جا هم همین طور است. جده را هم اضافه می‌کنید، این جا هم همین است. اجداد مادری اضافه می‌شود، این جا هم همین است. جد و اِن غلو هر چه بالا برود، این جا هم همین طوره. اگر آن جا می‌گویید جد ادنی و اعلی، این جا هم همین است.

پس ما چهار تعبیر از این شرط در کلمات فقهاء داریم. حالا آیا دلیل این شرط چیست؟

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج 1، ص: 400

[2]. العروة الوثقى (المحشى)، ج 1، ص: 274

[3]. مستمسك العروة الوثقى، ج 2، ص: 127

[4]. العروة الوثقى (المحشى)، ج 1، ص: 274

[5]. جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ج 21، ص: 136

[6]. منهاج الصالحين (المحشى للحكيم)، ج 1، ص: 174؛ منهاج الصالحين (للخوئى)، ج 1، ص: 126